پژوهش‌نامهٔ قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شمارهٔ ۲۶، بهار و تابستان ۱۳۹۹
صص ۱۱۳ـ۱۳۹ (مقاله پژوهشی)

No. 26, Spring & Summer 2020

کارکرد معنایی و بلاغی مفاهیم هم‌نشین توافقی و تقابلی «انفاق» در قرآن کریم

کبری راستگو[۱]، زهره قربانی مادوانی[۲]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱/۱۲ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۲/۱۴)

چکیده

رویکرد معناشناسی همزمانی (توصیفی) تلاشی در جهت بازنمایی واژه‌ها و روابط آن‌ها که در ذهن انسان‌ها وجود دارد، محسوب می‌شود. بدین تصور، نوشتار حاضر ضمن کاربست این رویکرد، درصدد ارائهٔ تحلیلی توصیفی از مفهوم انفاق و تبیین کارکرد معنایی و بلاغی مفاهیم هم‌نشین از این موضوع است که بعضا طی رابطه‌ای توافقی و یا تقابلی در مجاورت مفهوم انفاق استعمال شده‌اند. بررسی داده‌های قرآنی حکایت از آن دارد که واژگان «احسان»، «اطعام»، «صدقه»، «الحاف» و «احفاء» از جمله واژگان هم‌نشین توافقی انفاق به‌شمار می‌آیند و واژگان «اکل باطل»، «کنز»، «بخل» و «شحّ» از جمله واژگانی هستند که در رابطه‌ای تقابلی با انفاق همنشین شده‌اند. همچنین روابط این واژگان با انفاق بر پایهٔ مؤلفه‌های معنایی، تشابه یا تقابل اهداف، و سیاق و اشتراک در تعلقات قابل تشخیص است. ضمنا هر یک از واژگان با کارکرد مبالغه، یا تحلیل روان‌شناختی و تبیین جهان‌بینی استعمال شده‌اند. نیز میان هم‌نشین‌های مذکور با مفهوم انفاق، روابطی نظیر رابطهٔ کنشی ایجابی و سلبی، سببی و عموم و خصوص برقرار است. وانگهی کشف روابط مفهومی میان این واژه‌ها با مفهوم انفاق، دلیلی بر کاربست حکیمانه و هدفمند واژگان در قرآن کریم به‌شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: *معناشناسی، محور همنشینی، انفاق، قرآن، کارکرد معنایی و بلاغی.*

---

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکدهٔ علوم قرآنی مشهد، ایران؛
(نویسنده مسئول)؛ rastgoo@quran.ac.ir
۲. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه‌طباطبائی، تهران، ایران؛ zghorbani@atu.ac.ir

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

۱ـ بیان مساله

قرآن کریم یک مجموعهٔ اتفاقی و تصادفی از کلمات منعزل از کلمات دیگر و بدون نظم و قاعده نیست؛ بلکه واژه‌های آن معنای محسوس و ملموس خود را از مجموع دستگاه ارتباطی که با هم دارند، به دست می‌آورند (ایزوتسو، ۲۴ـ۲۵) به‌طوری که اگر خارج از این نظام و بدون لحاظ بافت و سیاق آیات در نظر گرفته شوند، هرگز آن معنا را در برنمی‌گیرند. از این‌رو بسیاری از زبان‌شناسان معاصر، فهم درست و دقیق مفاد و معانی واژه‌ها، بویژه متون دینی همچون قرآن را منوط به قرار گرفتن این کلمات در یک نظام مرتبط معنایی می‌دانند.

در میان مفاهیم و واژگان کلیدی قرآن، «انفاق»[1] مفهوم مهمی است که خداوند، مومنان را به تحصیل ملکهٔ آن مکلف می‌دارد و آیات متعددی آن را توضیح و تبیین می‌کند. این مفهوم همراه با مفاهیم نزدیک به خود، حوزهٔ معنایی خاصی را شکل داده است که بخشی از جهان‌بینی قرآنی را به نمایش می‌گذارد.

مفهوم انفاق در قرآن کریم، به لحاظ معناشناسی، رابطهٔ عمیقی با ایمان به خدا دارد؛ به‌طوری که رسالت برخی آیات وسوره‌ها همچون سورهٔ مبارکهٔ حدید تنها توضیح این مساله است. هماوردی ایمان و انفاق در سراسر این سوره حکایت از آن دارد که کمال ایمان در التزام عملی مسلمان به انفاق در راه خداست (عزیزی‌ابرقویی، ۲۴). مفهوم انفاق به‌واسطهٔ همین اهمیت در زیرمجموعهٔ ایمان به یک حوزهٔ معنایی مستقل تبدیل می‌شود و خود میدان‌های واژگانی کوچک‌تر معنایی را تشکیل می‌دهد. براین اساس، نوشتار حاضر

---

۱. مقالات «بررسی تطبیقی دو مفهوم نفاق و انفاق در قرآن کریم» (۱۳۹۳) نوشتهٔ الهه شاه‌پسند و هدی تیزابی مشهدی، و «بررسی تصاویر هنری انفاق در نهج‌البلاغه» (۱۳۹۴) نوشتهٔ مرتضی قائمی و آزاده بیات از جمله تحقیقاتی به‌شمار می‌آیند که با رویکردی کلاسیک در موضوع انفاق به نگارش درآمده است. همچنان‌که مقالهٔ «تجلی اعجاز ادبی قرآن در معناشناسی واژهٔ انفاق» نوشتهٔ بی‌بی‌حکیمه حسینی، زهرا صادقی‌منش و شیما پویانژاد (۱۳۹۵)، گرچه از اصطلاح معناشناسی در عنوان سود جسته است لکن در متن، چیزی جز فهرست کردن واژگان مترادف و متضاد مفهوم انفاق نیست.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

می‌کوشد به‌منظور ارائهٔ سازوکارهایی جهت نمایاندن لایه‌های مختلف معنا و مطالعهٔ روشمند و علمی نسبت به روابط مفهومی موجود بین واژگان قرآنی ضمن کاربست رویکرد هم‌زمانی/ توصیفی به بررسی مفهوم انفاق و مفاهیم مرتبط با آن در محور همنشینی بپردازد و به سوالات ذیل پاسخ گوید:

۱. واژگان توافقی و تقابلی مفهوم انفاق در محور همنشینی کدامند؟

۲. رابطهٔ معنایی بین مفهوم انفاق و سایر مفاهیم توافقی و تقابلی هم‌نشین آن چیست؟

۳. کارکرد بلاغی انفاق و مفاهیم توافقی و تقابلی هم‌نشین آن چیست؟

۲ـ بخش نظری پژوهش

۲ـ۱. معناشناسی

کاربست معناشناسی[1] بدون قیود «منطقی»، «فلسفی»، «روان‌شناسی» و... بر معناشناسیِ زبانی[2] دلالت دارد؛ یعنی شاخه‌ای از زبان‌شناسی که به مطالعهٔ معنا در نظام زبان می‌پردازد (لاینز، ۱۹).

فردینان دو سوسور[3] ـ زبان‌شناس برجستهٔ سوئیسی ـ در مطالعات زبان‌شناسی و بررسی تغییرات واحدهای زبانی و معانی آن‌ها دو رویکرد همزمانی[4] و در زمانی[5] است. به‌بیان دیگر در معناشناسی همزمانی (توصیفی[6]) عامل «زمان» لحاظ نمی‌گردد و تغییر معنا در طول تاریخ بررسی نمی‌شود و صرفا «تفاوت»ها و تمایزات میان معانی در یک مقطع زمانی مشخص مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نظامی ایستایی از کلمات به‌دست آید. و در راستای رویکرد در زمانی (تاریخی[7]) «تغییرات و دگرگونی‌ها»یی که در گذار زمان بر زبان و معنا حادث می‌شود به بوتهٔ بررسی و تحلیل درمی‌آید (روبینز، ۴۱۸؛ کالر، ۳۷؛ پیاژه، ۹۳).

1. Semantics
2. Linguistic semantics
3. Ferdinand de Saussure
4. Synchronic
5. Diachronic
6. Descriptive
7. Historical

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

۲ـ۲. محور همنشینی و جانشینی

سوسور اصولی را که تعیین‌کنندهٔ ساخت درونی زبان است، به دو محور همنشینی و جانشینی تقسیم می‌کند. برای اینکه واژگان یا نشانه‌های زبانی بتوانند پیامی را برسانند، باید به‌گونه‌ای بر روی یک محور افقی در کنار همدیگر بنشینند که تکمیل‌گر معنای کلام باشند و امکان حذف یکی و جانشینی دیگری وجود نداشته باشد. به این محور، محور همنشینی می‌گویند (بی‌یورش، ۵۷) و به باهم‌آیی واژه‌ها ارتباط ترکیبی یا پیوستهٔ عناصر زبانی، رابطهٔ همنشینی[1] اطلاق می‌شود (شعیری، ۱۰۹). فرایند همنشینی در یک زبان به تاثیرگذاری معنایی واحدهای همنشین‌شده بر یکدیگر می‌انجامد و واحدها تابع فرایند افزایش معنایی یا کاهش معنایی قرار می‌گیرند (صفوی، ۸۴). با پیدایش این رابطه، هر واژه در ارتباط با واژه‌های دیگر همنشین سنجیده می‌شود. همنشینی واژگان ممکن است در قالب صفت، حال، تمییز، متعلِق و متعلَق، نحوهٔ اسناد و... باشد (شریفی، ۳۸).

افزون بر محور همنشینی، دو واژه در محیطی خاص می‌توانند بر روی یک محور عمودی به جای یکدیگر به کار روند (پالمر، ۱۵۹) که شامل شباهت‌های «بالقوه» است (گیررتس، ۱۴۱). به این محور، محور جانشینی گویند و رابطهٔ انتخابی و جایگزینی میان هر یک از الفاظ زنجیرهٔ کلامی را با الفاظی که می‌توانند جایگزین آن‌ها شوند (بی‌یورش، ۵۷)، رابطهٔ جانشینی[2] می‌نامند.

۲ـ۳. چیستی انفاق

انفاق از ریشهٔ «نَفَقَ» می‌باشد که از قدیم در زبان عربی به دو معنا استعمال می‌شده است:

در معنی اول عبارت بود از قطع شدن و از بین رفتن؛ ازاین‌رو گفته می‌شد: «نفقَتِ الدابّة نفوقاً»: یعنی حیوان مرد و نیز «نَفَقَ السّعرُ نفاقاً» به این معناست که قیمت افزایش یافت، زیرا راکد نمی‌ماند و در جریان است؛ نفقه نیز از این جهت نفقه نامیده شده که در حال گذشت و جریان است.

1. Syntagmatic axis
2. Paradigmatic axis

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

ودر معنی دوم عبارت بود از پنهان کردن و یا چشم‌پوشی از چیـزی؛ از ایـن معنـا واژهٔ «اَلنَفَق» به معنی سوراخ یا تونلی است که موش برای خود می‌سازد. از مشتقات ایـن اسـم، «نفاق» است؛ بدین معنی که صاحب نفاق یا به اصطلاح منافق، خلاف آنچه در ظاهر عمـل می‌کند، مسایلی را پنهان می‌دارد. به تعبیر بهتر، او در حالت مخفیانه از حوزهٔ ایمان خـارج می‌شود (ابن‌فارس، ۴۵۴/۵).

راغب نیز «نفق الشّیء» را به معنی گذشتن و فانی شدن آورده است که با معنی نخسـت ابن‌فارس مطابقت دارد (راغب‌اصفهانی، ۳۸۵/۴). در ایـن میـان نویسـندهٔ «التحقیـق» نظـر دیگری دارد که بر طبق نظر وی، مولفهٔ اساسی ریشهٔ «نفق»، نیستی و نهـایتی اسـت کـه در جریان رخ می‌دهد. در نتیجه نفقه، مرگ حیوان، حرکت منقطع و هر آنچه که در آن جریان و حرکتی باشد و سپس پایان یابد، از مصادیق آن خواهد بود. همچنین در بخش دیگری از سخن خود می‌گوید: مفهوم «نفاق» و «منافقه» به لحاظ وجود حرکتـی غیرثابـت اسـت کـه می‌گذرد و تمام می‌شود. نیز واژهٔ «نافقاء» یعنی سوراخ موش را از این ریشه می‌دانـد زیـرا موش در آن حرکت می‌کند و از آن خارج مـی‌شـود (مصـطفوی، ۲۳۰/۱۲). و بـه لحـاظ اصطلاحی مفهوم «انفاق»، عبارت است از خرج مال در راه خدا اعم از واجـب و مسـتحب (راغب‌اصفهانی، ۳۸۵/۴).

۳ـ بخش تطبیقی پژوهش

در فضای قرآنی، انتخاب واژگان هم‌نشین براساس شـدت و ضـعف ارتبـاط آن‌هـا بـا یکدیگر و بر پایهٔ یک‌سری اصول تبعی مربوط بـه معناشناسـی زبـانی ماننـد هـم‌معنـایی، چندمعنایی، جزء واژگی وتقابل و شمول معنایی و... صورت می‌گیرد. با مـروری سـریع در آیات مشتمل بر مادهٔ انفاق، می‌توان به گستردگی هم‌نشین‌های این ماده در گفتمـان قرآنـی پی برد. اما از آنجا که مجال برای بحث چندان متسع نیست، به شماری از مفاهیم همنشـین توافقی و تقابلی این ماده از باب تمثیل و نه احصاء اشاره می‌شود. گزینش این مفـاهیم، بـا

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

هدف عرضهٔ حوزهٔ معنایی انفاق به‌گونه‌ای است که در این حوزه روابط مختلف مفاهیم توافقی و تقابلی با انفاق به مخاطب شناسانده شود. براین اساس مفهوم احسان، بخل و شحّ به‌عنوان مهم‌ترین هم‌نشین‌های سببی ایجابی و سلبی در رابطه با انفاق و انفاق‌کننده انتخاب گردید. نیز اطعام و صدقه پرکاربردترین مفاهیم منتخب در رابطهٔ عموم و خصوص با انفاق هستند و کنش ایجابی صاحبان سرمایه (اندک یا زیاد) را نشان می‌دهند. احفاء و الحاف مهم‌ترین مفاهیمی هستند که رفتار انسان‌های نیازمندِ انفاق را تبیین می‌کنند و اکل باطل و کنز به‌عنوان مهم‌ترین واژگان هم‌نشین منتخب تقابلی بر کنش منفی سرمایه‌داران دلالت دارند.

۳ـ۱. مفاهیم توافقی هم‌نشین انفاق

رابطهٔ همنشینی به معنای در کنار هم آمدن مفاهیم کلام است به‌نحوی که ارتباط معنایی میان آن‌ها احساس شود. براین اساس، از مهم‌ترین عناصر همنشین با انفاق در خوشهٔ توافقی می‌توان به واژگان «احسان»، «اطعام»، «صدقه»، «الحاف» و «احفاء» اشاره کرد. در میان این کلمات، مفهوم احسان یک هم‌نشین منبعی یا سببی به‌شمار می‌آید و دو مفهوم اطعام و صدقه هم‌نشین‌های ابزاری مفهوم انفاق هستند. همچنان‌که الحاف و احفاء نیز دو هم‌نشین واکنشی قلمداد می‌شوند.

۳ـ۱ـ۱. احسان

یکی از موضوعاتی که در همنشینی انفاق قرار می‌گیرد، واژهٔ «احسان» است. احسان مصدر باب افعال به معنی نیکی کردن، از ریشهٔ حسن است که به قول ابن‌فارس (۵۷/۲) ریشهٔ تک‌معنایی دارد و مخالف زشتی است. مشتقات این واژه، در وصف آن دسته از امور دینی و دنیوی به‌کار می‌رود که به‌سبب داشتن گونه‌ای از زیبایی عقلی، عاطفی، حسّی و... می‌تواند خوشایند و شادی‌آور و مورد آرزو باشد (راغب‌اصفهانی، ۴۸۹/۱؛ قرشی، ۱۳۵/۲).

با تدقیق و تامل در آیات احسان می‌توان گفت که لغت احسان در قرآن از چنان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

وسعتی برخوردار است که واژهٔ انفاق را نیز شامل می‌شود. به بیان دیگر، مفهوم «احسان» دارای شمول معنایی است و انفاق جزیی از زیرمجموعهٔ آن به‌شمار می‌آید. ازاین‌رو قرآن کریم از انفاق‌کنندگان با عنوان «محسنین» یاد می‌کند: «**وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**» (البقره، ۱۹۵) «و در راه خدا انفاق کنید و [با ترک این کار پسندیده، یا هزینه کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید، و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد».

در این آیه بر لزوم انفاق و نیکی در راه خدا تاکید شده است، زیرا جهاد به‌همان اندازه که به مردان بااخلاص و کارآزموده نیازمند است به اموال و ثروت و کارهای نیک دیگر نیز احتیاج دارد؛ جهاد هم نفرات آماده از نظر روحی و جسمی می‌خواهد، و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی و روحیه‌بخشی و غیره (مکارم‌شیرازی، ۳۵/۲؛ طباطبایی، ۹۳/۲).

بنابراین رابطهٔ همنشینی احسان با انفاق در آیهٔ فوق‌الذکر، نوعی رابطهٔ اشتدادی است؛ بدین نحو که منظور از احسان، خودداری و امتناع ورزیدن از قتال و یا رأفت و مهربانی با دشمنان دین و امثال این معانی نیست، بلکه قرآن کریم با ذکر احسان پس از مفهوم انفاق بر این نکته تاکید می‌ورزد که مومنان می‌بایست هر عملی را که انجام می‌دهند، خوب انجام دهند؛ اگر قتال می‌کنند به بهترین وجه قتال کنند، و اگر عفو می‌کنند به بهترین حالت عفو نمایند. بنابراین احسان به ظالم آن نیست که دست از او بردارند تا هر چه می‌خواهد بکند، بلکه دفع کردن ظالم، خود احسانی است بر انسانیت، همچنان که خودداری از تجاوز به دیگران در هنگام استیفای حق مشروع، و نیز امتناع از احقاقِ حق به طریقهٔ غیرصحیح نیز خود احسانی دیگر است (طباطبایی، ۹٤/۲).

آیهٔ دیگری که بر شمول معنایی مفهوم احسان تصریح دارد، آیهٔ ۱۳٤ سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران است: «**الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**» «آنان‌که در گشایش و تنگدستی انفاق می‌کنند، وخشم خود را فرو می‌برند، و از [خطاهایِ] مردم درمی‌گذرند؛ وخدا نیکوکاران را دوست دارد».

قرآن کریم در این آیه پرهیزکاران را با چهار صفت از اوصاف عالی و انسانی همچون

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

انفاق همیشگی، خویشتنداری به‌وقت خشم، خطاپوشی ونیکوکاری توصیف می‌کند. گفتنی است عبارت «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِين» اشاره به مرحلهٔ عالی‌تری از عفو دارد که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشهٔ دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به‌طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود (مکارم‌شیرازی، ۹۶/۳). در واقع آیهٔ مذکور علاوه بر توصیف پرهیزکاران، نشان‌دهندهٔ جایگاه رفیع احسان است که همهٔ خوبی‌ها را احاطه می‌کند. به‌عبارت دقیق‌تر، رابطهٔ معنایی احسان با انفاق، را می‌توان نوعی رابطهٔ سببی ـ مسببی دانست بدین معنا که احسان سرچشمهٔ انفاق به‌شمار می‌آید.

۳ـ۱ـ۲. مفهوم «اطعام»

«اطعام» طبق رابطهٔ شمول مشترک co-hyponyms، مشمول مفهوم انفاق به‌شمار می‌آید؛ به این معنا که صَرفِ سرمایه و خرجِ مال می‌تواند به اشکال گوناگونی تحقق پذیرد که «اطعام» از جملهٔ آن‌ها است. در همنشینی این مفهوم با واژهٔ انفاق باید به آیهٔ «**وَإِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ**» (یس، ۴۷) در مجاورت مفهوم شامل خود (انفاق) استشهاد کرد.

نظر متداول این است که اطعام، «خوردن غذاست و هر چیزی که از آن می‌خورند، طَعم و طَعام نامیده می‌شود» (راغب‌اصفهانی، ۴۸۳/۲). صاحب «التحقیق» نیز معنای کانونی این واژه را خوردن یا نوشیدن همراه با علاقهٔ اشتهای کم یا زیاد می‌داند (مصطفوی، ۹۱/۷).

بی‌گمان وقوع مفهوم انفاق در ابتدای آیهٔ فوق‌الذکر و مفهوم اطعام در بخش پایانی آن، از نظر معنایی جهت‌دار هستند زیرا جملهٔ «أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» جوابی است که کفار از دعوت به انفاق داده‌اند، با اینکه مقتضای مقام این بود که پاسخ دعوت طبق همان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

درخواست تعبیر شود، همچنان‌که در آیهٔ شریفهٔ «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيم» (الزخرف، ۹) مشهود است.

بی‌تردید همنشینی اطعام با انفاق و نیز تغییر سبکی مذکور بـه بافـت موقعیـت مربوطـه اسناد داده می‌شود. این آیه متعرض جواب کافران در مقابل دعوت ایشان به رکن دوم دیـن حق (دعوت به خدمت خلق) است همچنان که آیهٔ قبلی «وَإِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْـدِيكُمْ وَما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُون» (یس، ۴۵) متعـرض جـواب کـافران بـه رکـن اول دیـن حـق (عبادت) است. لذا آیهٔ موردبحث همانند دو آیهٔ پیشین خود (۴۵ـ۴۶) از کفر کافران نسبت به حق و اعراضشان از ارکان دین الهی حکایت دارد. از همین رو آیهٔ ۴۷ دو مفهوم انفاق و اطعام را آورده است تا به انکار و بی‌اعتقادی کافران اشاره کند. توضیح اینکـه بـا اسـتعمال مفهومی مطلق و عام مثل انفاق، کافران در مسیر خدمت به خلق و اعتنا به حکم دین مقیـد به عمل خاصی نشده‌اند بلکه کلام مجید دست ایشان را باز می‌گذارد تا به دلخـواه خـویش هرآنچه می‌توانند انجام دهند و در مقابل از عکس‌العمل آن‌ها با اطعام تعبیر می‌کند تا نشان دهد اعراض کافران و انکار ایشان نسبت به حق به حدی است کـه از مختصـرتـرین عمـل مشفقانه مضایقه می‌کنند چه رسد به عمل بزرگ. به‌دیگر سخن، مجاورت دو مفهوم انفاق و اطعام در این آیه، کارکرد بلاغی مبالغه در افادهٔ معنای تیئیس و تحقیر را ایفا می‌کند؛ تیئیس بدین نحو که وقتی کافران از انجام امر مشمول (اطعام) اعراض می‌ورزند، بـه طریـق اولـی وقوع امر شامل (انفاق) از جانب ایشان منتفی است. به‌بیان دیگر، کاربست اطعام در این آیه نشان می‌دهد که وقتی کافر از مساله‌ای جزیی همچون اطعام و فقیرنوازی امتنـاع مـی‌کنـد، مبادرت وی به انجام عملی کلی مانند انفاق، انتظار نمی‌رود. و تحقیر بدین نحو که کاربست این واژه به اعتبار پاسخ ایشان در مقابل دعوت به انفاق، بیـانگر نخـوت و منطـق عوامانـهٔ آن‌هاست که شأن اهل‌ایمان را به‌اندازهٔ نیاز ایشان به غذا تنزل می‌دهند، و تنگدستی آنان را معلول تعلق ارادهٔ خداوند بر فقر ایشان می‌خوانند! و البته غنای خود را نیز مرهون عمل یـا اعمالی می‌دانند که آن‌ها را مشمول لطف الهی سـاخته اسـت. بـراین اسـاس اسـتعمال واژهٔ

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

«اطعام»، کارکرد تحلیل روان‌شناختی کافران و تبیین جهان‌بینی منکران را دارد. همچنین می‌توان رابطهٔ معنایی این مفهوم را با انفاق نوعی رابطهٔ عموم و خصوص ارزیابی کرد؛ بدین معنا که اطعام یکی از مصادیق ایجابی انفاق و رهاسازی سرمایه و ثروت است.

۳ـ۱ـ۳. مفهوم «صدقه»

صدقه، یکی دیگر از واژگان هم‌نشین انفاق است که در برخی آیات قرآن نظیر «**وَأَنْفِقُوا مِنْما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلا أَخَّرْتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ**» (المنافقون، ۱۰) «از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم؟!»، به صورت خیلی کلی در توازی با انفاق به کار رفته و همانند اطعام، از رابطه‌ای واکنشی برخوردار است.

معنای اصلی و بنیادی ریشهٔ «ص ـ د ـ ق» بر قوت و استحکام دلالت دارد؛ خواه این قوت و استحکام در حیطهٔ کلام و گفتار باشد و یا غیر آن. قوت و استحکام بدان دلیل به سخنِ صدق تعلق گرفته است که این سخن در درون، حکایت از استحکام و قوت دارد. نقطهٔ مقابل صدق، کذب است. و سخن کذب، هیچ قوت و استحکامی از وجود خویش ندارد. نیز «مهر» زن به این دلیل «صداق» نامیده شده است که بسیار مستحکم، و الزام‌آور است (ابن‌فارس،۳۳۹/۳). و صَدَقَه چیزی است که انسان به قصد قربت از مالش خارج می‌کند مثل زکات، ولی صدقه در اصل برای امر مستحبّ، و زکات در امر واجب گفته می‌شود. البته به زکات و امر واجب هم، صدقه اطلاق می‌شود هرگاه که قصد فاعلش صدق در کردار باشد (راغب‌اصفهانی،۳۸۷/۲). صاحب «التحقیق» نیز صدقه را بخشیدنِ واجد شرایط تام و کامل چیزی در جهت رضای خدا و خدمت به خلق فقیر و ضعیف او و رفع حوائج آن‌ها می‌داند که از سر صدق و راستی انجام می‌گیرد (مصطفوی، ۲۶۳/۶).

براساس آنچه گفته شد مفهوم صدقه را می‌توان به دلیل برخورداری از مؤلفهٔ [+جریان/

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

حرکت] یکی از واژگان زیرشمول انفاق دانست همچنان‌که مؤلفهٔ [+راست بودن] و [+تام بودن]، شرط لازم این واژه ووجه تمایز آن از مفهوم انفاق به‌شمار می‌آید.

باری در آیهٔ شریفه، صدقه همان انفاق تلقی شده است. در ابتدای آیه برای بخشش در راه خدا مفهوم «أنفِقُوا» به‌کار گرفته شده و پایان آن به واژهٔ (أصّدّق = شکل ادغام یافتهٔ أتَصدّق از باب تفعل به معنی صدقه دادن) که نشانهٔ صداقت ایمان است، مختوم می‌شود. وقوع این فعل در عبارتی که تمام آن عبارت مضاف‌الیه (من قبل) به‌شمار می‌آید و در نهایت جار ومجرور (من قبل) به همراه مضاف‌الیه خود به فعل (أنفقوا) تعلق دارند (صالح، ۲۸/۱۲)، رابطهٔ همنشینی آن را با انفاق موجه می‌سازد. دلیل این همنشینی و تغییر از تعبیر انفاق «رَبِّ لَوْلا أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأُنْفِقَ» به صدقه به بافت موقعیت نسبت داده شده است؛ در این آیه، بافت از لحظات احتضار و ظهور نشانه‌های مرگ و کنار رفتن پرده‌های غفلت و بی‌خبری انسان حکایت دارد که در آن هنگامه می‌بایست اموال و سرمایه‌ها را بگذارد و برود بی‌آنکه بتواند از آن توشه‌ای برای این سفر طولانی برگیرد پس آتش حسرت به جانش افتاده، تقاضای بازگشت به زندگی می‌کند. و البته تقیید کلمهٔ «أجل» به قید «قریب» نشان می‌دهد چنین کسی به مختصری عمر قانع است؛ به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند. به بیان دیگر تقاضای مختصری می‌کند تا اجابتش آسان باشد. بنابراین آیهٔ ۱۰ منافقون واژهٔ «فأصدق» را آورده است تا به اهمیت صحت و تمامیت انفاق اشاره کند. یعنی اگر آدمی، به جمیع واجبات و اعمال صالحه پرداخته باشد، خردلی نفع برایش ندارد جز آنکه اعمالش از روی صدق و راستی و باور درست قلبی بوده باشد زیرا باور درست و صدق شرط صحت کل اعمال است. و بی‌گمان اعمال آدمی با وجود چنین شرطی او را در زمرهٔ صالحان قرار می‌دهد و بی‌آن جمیع اعمال عاطل و باطل است.

افزون براین، روابط بینامتنی میان این آیه و آیهٔ «**وَما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسالى وَلا يُنْفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كارِهُون**» (التوبه،٥٤) «هیچ چیز آنان را از پذیرفته شدن انفاقشان بازنداشت، مگر آنکه آنان به خدا

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

و پیامبرش کافر شدند، و نماز را جز با کسالت وسستی به جا نمی آورند، و جز با بی میلی و ناخشنودی انفاق نمی کنند» که اشاره به عدم قبولی انفاق دارد، نیز به‌کار بردن فعل «اصدق» (یعنی لزوم شرط راستی در نفقات) را موجه می‌سازد. این آیه عدم قبولی انفاق منافقین را با نفاق (ناراستی در قول و فعل) ایشان مانند عدم باور راستین به خدا و رسول او، و تنبلی و سهل‌انگاری در اتیان نماز و کراهت در انفاق، تعلیل می‌کند. گفتنی است صدقه نیز یکی دیگر از مصادیق انفاق به‌شمار می‌آید بنابراین رابطهٔ آن با انفاق از نوع عموم و خصوص است.

۳ـ۱ـ٤. الحاف

از دیگر مفاهیم هم‌نشین انفاق، مفهوم «الحاف» از ریشهٔ «لحاف» است؛ «لحاف» یعنی وسیله‌ای که انسان خود را با آن می‌پوشاند (راغب‌اصفهانی، ۱۲۳/۴). ابن‌منظور می‌گوید: «اِلتحَفَ باللِّحاف» لحاف را روی خود کشید. و«لاَحفه» با وی همراهی کرد. نیز به‌طور استعاری گفته‌اند: «أَلحَفَ شَاربَه» یعنی در چیدن سبیلش افراط ورزید(ابن‌منظور، ۳۱۴/۹). و برخی آن را اصرار همراه با لجاجت دانسته‌اند (ابوحیان،۳۲۹/۲). همچنین سوال و درخواست همراه با اصرار و پافشاری از مصادیق این معناست (ابن‌فارس، ۲۳۸/۵)، زیرا سوال زیاد و اصرار فراوان بر چیزی، آدمی را در فضایی بسته قرار می‌دهد و از او سلب اختیار می‌کند (مصطفوی،۱۹۰/۱۰). گواینکه سوال و اصرار زیاد همچون پوششی انسان را دربرمی‌گیرد و مانع رفتار ارادی و از روی اختیار او می‌شود.

بایستهٔ ذکر اینکه بار منفی مادهٔ «الحاف» در معنی لغوی آن نهفته است؛ عرب‌زبان از شکاف میان سرین به «لحف» تعبیر می‌کند. و در مَثَل آمده است: «هو أَفْلَسُ من ضَارِبِ قِحْفِ اسْتِه أو من ضَارِبِ لِحْفِ اسْتِه؛ بدان جهت که چون مفلس چیزی نیابد که بدان سرین خود را بپوشد، دستش را بر آن می‌نهد»(ازهری، ۴۵/۵).

به‌هرروی، براساس تعاریف لغوی و استعمالات مادهٔ «الحاف» می‌توان گفت که این مفهوم از چند مولفهٔ اساسی [+انطباق و قرار دادن چیزی بر دیگری]، [+اشتمال]، [+ملازمت] و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

[+مقدار فراوان] تشکیل شده است. بی‌تردید نخستین مؤلفه، وجود این واژه را در حوزهٔ معنایی مفهوم انفاق و نیز همنشینی آن را با این مفهوم موجه می‌سازد. زیرا مفهوم انطباق و قراردادن متضمن معنی حرکت و جریان است. همان‌طور که طرفه بن العبد می‌گوید:

ثم راحُوا عَبِقَ المِسْکُ بهم، یُلْحِفُون الأَرضَ هُدَّابَ الأُزُرْ

«سپس به راه افتادند در حلی‌که بوی مشک آن‌ها را عطرآگین کرده بود و ریشه‌های جامه‌شان زمین را می‌پوشانید» (ابن‌درید، ۵۵۵/۱).

مفهوم «الحاف» تنها در یک آیهٔ قرآن و در همنشینی انفاق آمده است: «...**وَما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَما تُنْفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُم....* لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لايَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لايَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيم**» (البقره، ۲۷۲ـ۲۷۳) «[صدقات] حقِّ نیازمندانی است که در راه خدا [به سبب جنگ یا طلب دانش یا بیماری یا عوامل دیگر] در مضیقه و تنگنا افتاده‌اند [وبرای فراهم کردن هزینهٔ زندگی] نمی‌توانند در زمین سفر کنند؛ فرد ناآگاه آنان را از شدت پارسایی وعفّتی که دارند توانگر و بی‌نیاز می‌پندارد. [تو ای رسول من!] آنان را از سیمایشان می‌شناسی. [آنان] از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند. و شما ای اهل‌ایمان! آنچه از مال [باارزش و بی‌عیب] انفاق کنید، یقیناً خدا به آن داناست».

دربارهٔ رابطهٔ همنشینی مفهوم الحاف با انفاق باید گفت الحاف مفعول مطلق بالنیابه است و در عبارتی قرار دارد که صفت غیرصریح واژهٔ «الفقراء» تأویل می‌شود و نهایتا جارومجرور «للفقراء» با جملهٔ وصفیهٔ خویش به فعل «تنفقوا» در آیهٔ قبل تعلق می‌گیرد (ابن‌عاشور، ۵۴۱/۲).

در آیهٔ شریفهٔ فوق بهترین مصرف خیرات و صدقات برای فقرایی در نظر گرفته شده است که به‌خاطر عوامل و اسبابی، در مضیقه افتاده‌اند و یا به نوعی از تلاش برای معاش و تأمین هزینهٔ زندگی بازمانده‌اند (طباطبایی، ۶۱۳/۲). بنابراین در چنین فضا و بافتی، کاربست هیچ‌یک از واژگان هم‌نشین «انفاق» به اندازهٔ واژهٔ «الحاف» بلیغ و اثرگذار نیست؛

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

زیرا این مفهوم به نوعی حاوی معنی سلبی فرومایگی و سفلگی است و کاربست آن نشان می‌دهد که فقرای مؤمن، حتی در بدترین حالات نیز دریوزگی نمی‌کنند تا چه رسد به اینکه اصرار در سؤال داشته باشند. و اگر قرآن می‌گوید: «آن‌ها با اصرار سؤال نمی‌کنند» مفهومش این نیست که بدون اصرار سؤال می‌کنند، بلکه آن‌ها به قرینهٔ: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» سؤال هم نمی‌کنند، و اساسا جزء فقیران عادی به‌شمار نمی‌آیند (مکارم‌شیرازی، ۳۵۸/۲). در تأیید این ادعا می‌توان به کاربست «الحاف» به‌جای «سؤال» اشاره داشت؛ طبق دستور زبان عربی، مفعول مطلق باید مصدری اصلی از جنس فعل ماقبل خود باشد اما گاهی مصادر هم‌معنا یا هم‌ریشه و هم‌جنس می‌توانند جانشین مصدر اصلی شوند (ابن‌عقیل، ۵۶۱/۱). کاربست «إلحافاً» به‌جای «سؤالاً» در آیهٔ فوق از همین باب است. نکتهٔ ظریفی که در ورای جایگزینی فوق‌الذکر وجود دارد اینکه کلام مجید با کاربست این مفهوم که هم بر نفس سؤال دلالت دارد و هم اصرار در آن را افاده می‌کند، به دنبال نفی هردو معنی از این گروه فقیران است.

شایستهٔ ذکر اینکه ارتباط مفهومی میان دو واژهٔ الحاف و انفاق را می‌توان از نوع کنش سلبی انفاق‌گیر در ارتباط با انفاق‌گر برشمرد؛ بدین نحو که پافشاری افراطی گیرندهٔ انفاق، انفاق‌گر را در معذوریت قرار داده، وی را به انفاق مجبور می‌سازد. همچنان‌که کاربست «الحاف» تحلیلی روان‌شناختی از فقیران مؤمن به دست می‌دهد.

۳ـ۱ـ۵. مفهوم "احفاء"

ابن‌فارس (۸۳/۲) برای این مفهوم سه طیف معنایی ذکر کرده است:

در طیف اول عبارت بوده از منع کردن؛ و «حَفوتَ الرّجلَ من کلِّ شیء» زمانی است که او را از هرچیزی منع کرده باشی.

در طیف دوم معنایی به معنی اصرار در سوال است؛ «حَفیتُ إلیه فی الوصیّة» یعنی در سفارش به او زیاده‌روی کردم.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

و طیف معنایی سوم عبارت است از برهنگی؛ و «حَفِیَ الفرس»: زمانی است که سم اسب از شدت تاخت و تاز از بین برود.

نیز صاحب «التحقیق» این واژه را دارای دو مولفهٔ اساسی [+انفصال] و [+شفافیت و صافی] می‌داند و کاربست آن را در معانی «از ته زدن شارب»، «برهنه راه‌رفتن»، «ساییده‌شدن پا بر اثر خراشیدگی»، «زیاده‌روی در تحمیل مشقت»، «افراط در اکرام یا بی‌ادبی و توهین» و «پافشاری در سوال»، بدین نحو توجیه می‌کند که تمام این معانی، در کنار گذاشتن قیود و حجاب‌ها و ظهور شفافیت قابل جمع‌اند (مصطفوی، ۳۰۱/۲).

نظر به کاربردهای احفاء می‌توان اظهار داشت که مؤلفهٔ [+ حرکت/جریان] در این ماده نیز مشهود است و استعمال آن در همنشینی انفاق این مطلب را تأیید می‌کند. همچنان‌که مؤلفهٔ [+ مقدار فراوان] از دیگر مؤلفه‌های لازم این ماده به‌شمار می‌آید. افزون بر این مکارم‌شیرازی (۴۵۹/۲۱) در اصل این مفهوم به «حفا» به معنی پابرهنه راه رفتن اشاره می‌کند و احفاء را تعبیری کنایی از کارهایی می‌داند که انسان تا آخرین حد آن را پیگیری می‌کند.

مفهوم «احفاء» در آیات مربوط به انفاق تنها یک مرتبه استفاده شده است: «**إِنْ يَسْئَلْكُمُوها فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغانَكُمْ* ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّما يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ...**» (محمد، ۳۷ـ۳۸) «اگر همهٔ اموال شما را بخواهد و بر شما اصرار ورزد، بخل می‌کنید و [سبب می‌شود که] کینه‌های درونی شما را بیرون بریزد [و آن زمان است که گمراه می‌شوید].* آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، پس برخی از شما بخل می‌ورزند، و هرکه بخل پیشه کند، فقط نسبت به [سعادت وخوشبختی] خود بخیل است، و خدا [از انفاق و صدقات شما] بی‌نیاز است، وشمایید که نیازمند هستید....».

این آیه به میزان دلبستگی غالب مردم به اموال و ثروت‌های شخصی و مسائل مالی اشاره دارد تا آنجا که اگر خداوند نیز از آن‌ها چیزی مطالبه کند، خشم و کینهٔ او را به دل می‌گیرند! لذا کلام مجید با سرزنش چنین اشخاصی، ایشان را به ترک این وابستگی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

تشویق می‌کند، تا آن چنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و در عوض رضای او را بطلبند (مکارم‌شیرازی، ۴۵۹/۲۱).

برخلاف واژهٔ «الحاف»، مفهوم «احفاء» در قرآن به خداوند نسبت داده شده است. این امر بیانگر آنست که این دو مفهوم علیرغم نزدیکی معنایی، قابلیت جانشینی یکدیگر را ندارند، زیرا تفاوت ظریف و متمیزانه‌ای بین این دو است که در استعمالات آن‌ها نقشی تعیین‌کننده دارد؛ واژگان «الحاف» و «احفاء»، گرچه در مولفهٔ [+مقدار فراوان] و به تعبیری بهتر (اصرار) با یکدیگر مشترکند اما «احفاء» نسبت به این مؤلفه واژه‌ای بی‌نشان و خنثی تلقی می‌شود زیرا هرگونه اصراری (چه مثبت و چه منفی) را دربرمی‌گیرد و بالعکس «الحاف» مفهومی نشان‌دار است؛ به بیان دیگر الحاف بر اصرار منفی و آزاردهنده دلالت دارد از این‌رو، به خداوند نسبت داده نمی‌شود. همان‌طور که صاحب «البحر المحیط» ذیل این آیه می‌نویسد: الحاف، اصرار همراه با لجاجت و به‌کارگیری هرگونه راه و تدبیری برای رسیدن به مطلوب است (ابوحیان، ۳۲۹/۲) و این هردو مولفه را به ساحت کبریایی خداوند راهی نیست.

براساس آنچه گفته آمد کاربست «احفاء» در آیهٔ فوق‌الذکر، بیش از هر واژهٔ دیگری، نهایت بخل و وابستگی آدمیان را به مال نشان می‌دهد تا آنجا که بر فرض اصرار خداوند، به عنوان مالک حقیقی هستی و مافیها، بر انفاق اموال از ایشان، اصرار ذات اقدسش نیز نه تنها موثر نیست بلکه آن‌ها را به خشم می‌آورد. گفتنی است واژهٔ احفاء نیز بر نوع دیگری از کنش گیرندهٔ انفاق در ارتباط با انفاق‌گر دلالت دارد.

۳ـ۲. مفاهیم تقابلی هم‌نشین انفاق

افزون بر مفاهیم هم‌نشین توافقی، برخی کلمات هم‌نشین نیز در رابطه‌ای تقابلی با انفاق، بر دلیل عدم انفاق و کنش‌های سلبی انفاق‌کنندگان دلالت دارند. مفاهیم بخل، شح، اکل باطل و کنز از مهم‌ترین مفاهیم مذکورند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

۳ـ۲ـ۱. مفهوم «بخل»

«بخل» در لغت، نگهداشتن و حبس کردن اموالی است که حق نیست حبس شوند. و شخص بخیل، نقطهٔ مقابل انسان کریم و بخشنده است (راغب‌اصفهانی، ۲۴۳/۱). نویسندهٔ «التحقیق»، معنای اصلی این واژه را آرزوی عدم برخورداری دیگران از هرگونه نعمتی می‌داند (مصطفوی، ۲۴۴/۱). همچنان‌که انفاق، امری فردی و وجدانی به‌شمار می‌رود، اساسی‌ترین مانع اجرای آن بخل است. در حقیقت، بخل نقطهٔ مقابل انفاق و عاملی است که سبب می‌شود، برخی افراد علی‌رغم میل باطنی خود موفق به بخشش در راه خدا نشوند، از این‌رو در کانون معنایی «انفاق»، پست‌ترین نقطه مربوط به «بخل» است زیرا همان‌گونه که ملکهٔ انفاق، کامل‌کنندهٔ ایمان است، رذیلهٔ بخل نیز، مخلّ آن است (عزیزی‌ابرقویی، ۳۰). بنابراین مؤلفهٔ [ـ جریان] در این واژه به‌وضوح پیداست و این مؤلفه به عنوان یکی از قرائن مفهوم بخل را در تقابل با انفاق قرار می‌دهد.

«**ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَمَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِیُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثالَکُم**» (محمد، ۳۸) «آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، پس برخی از شما بخل می ورزند، و هر که بخل پیشه کند، فقط نسبت به [سعادت و خوشبختی] خود بخیل است، و خدا [از انفاق و صدقات شما] بی نیاز است، و شمایید که نیازمند هستید؛ و اگر [از فرمان های او] روی بگردانید به جای شما گروه دیگری را می آورد که مانند شما [روی گردان، سست عقیده و بخیل] نخواهند بود».

قرینهٔ تقابل در نتیجهٔ تحقق نیز قرینهٔ دیگری برای در تقابل قرار گرفتن بخل با انفاق است؛ در آیهٔ ۳۸ سورهٔ محمد نتیجهٔ بخل، بخل انسان به خودش معرفی شده؛ توضیح اینکه آدمی با بخل‌ورزیدن در زندگی دنیوی خود را در معرض کینه و عداوت قرار می‌دهد و با امتناع خویش از صرف مال، تورم و شکاف طبقاتی و از بین رفتن امنیت و آرامش جامعه و بالتبع خودش را سبب می‌شود همچنان‌که در زندگی اخروی عذاب جهنم را برای خود آماده می‌سازد: «**وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ**

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ...» (آل‌عمران، ۱۸۰) «و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود. و میراث آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیّت خداست، و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است»، نتیجهٔ انفاق نیز پیش از هرکس دیگری به خود انفاق‌کننده بازمی‌گردد با این تفاوت که باعث برکت مال و خیر کثیر در زندگی دنیوی و پاداشی عظیم در حیات اخروی خواهد شد: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِيم» (البقره، ۲۶۱) «مَثَل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد؛ و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطا کننده و داناست».

گفتنی است در قرآن کریم، «بخل» بر دو نوع است: اول آنکه شخص، خود از بخشش امساک کند و دیگر اینکه از بذل و بخشش دیگران رنجور شود (مصطفوی، ۲۴۴/۱) که صورت دوم آن بسیار ناپسندتر است و آغاز آن زمانی است که بخل در وجود کسی شدت گیرد؛ در این صورت شخص به بخشش و کرم دیگران نیز رضایت نمی‌دهد: «الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِينا» (النساء، ۳۷) «کسانی که [از انفاق اموالشان در راه خدا] بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل فرمان می‌دهند، و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده پنهان می‌کنند، [کافرند] و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم». این در حالی است که اولین ثمرهٔ بخل، محروم ساختن خویش از آثار و فواید بسیار بخشش و انفاق در راه خداست، آنجا که می‌فرماید: «وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّما يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ...» (محمد، ۳۸) «و هرکه بخل پیشه کند، فقط نسبت به [سعادت و خوشبختی] خود بخیل است...».

در فضای قرآنی، هر یک از گروه کافران و منافقین، بخیل معرفی شده‌اند: «الَّذِينَ

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ...» (النساء، ۳۷؛ حدید، ۲۴) با توجه به آیات قرآن، کفار تنها در انفاق مشروع بخیل‌اند اما، بخل منافقین بسیار شدید بوده و در دل‌های ایشان رسوخ یافته است به‌طوری که هم در انفاق مشروع بخل می‌ورزند و هم در انفاق نامشروع. این امر به بی‌ثباتی اعتقادی و تزلزل فکری آن‌ها باز می‌گردد: «مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِكَ لا إِلى هؤُلاءِ وَلا إِلى هؤُلاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً» (النساء، ۱۴۳) «منافقان میان کفر و ایمان متحیّر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نه با کافران. و هرکه را خدا [به کیفر اعمال زشتش] گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت». انسان کافر صاحب عقیدهٔ مشخصی است و به اعتقاد خویش باور دارد و در راه اعتقاد خود جانفشانی می‌کند، اما فرد منافق، ابن‌الوقت و دم به‌دمی است لذا انفاق او صرفا در جهت منافع شخص او انجام می‌گیرد. گفتنی است مفهوم هم‌نشین تقابلی بخل در رابطهٔ سببی ـ مسببی با انفاق، مهم‌ترین سبب عدم انفاق به‌شمار می‌آید.

۳ـ۲ـ۲. مفهوم «شحّ»

در قرآن واژهٔ بخل با «شحّ» نیز مترادف و هم‌معناست که در نقطهٔ مقابل انفاق قرار می‌گیرد. «شحّ»، در لغت بخل شدید توأم با حرص است در صورتی که عادت شده باشد(راغب‌اصفهانی، ۳۰۶/۲؛ مصطفوی، ۲۳/۶) براساس این تعریف «بخل»، صورت بیرونی و نفس امساک از بذل و بخشش است، اما «شحّ»، نیروی درونی انسان است که مانع انفاق می‌شود. همچنان‌که «شحّ» حرص نسبت به منع خیر است و شدیدتر از «بخل»، ولی «بخل» منع حق است (عسکری، ۲۹۵). ازاین‌رو قرآن کریم آن را در ترکیبی اضافی با واژهٔ «نفس» استعمال کرده، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» (الحشر، ۹) «و برای کسانی است که در این سرا [مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

هجرت کنند دوست می‌دارند، ودر دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدّم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارانند».

بر اساس آنچه در مفهوم‌شناسی واژهٔ «شحّ» گفته شد، مؤلفه‌های این واژه عبارتند از: [+نفسانی بودن]، [+مقدار فراوان]، و [+ همراهی با حرص و ولع].

بی‌شک بارزترین آیه‌ای که بر همنشینی مفهوم شحّ با انفاق دلالت دارد، آیهٔ «**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون**» (التغابن، ١٦) «بنابراین به اندازهٔ استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارند» است.

در آیهٔ فوق کاربست مفهوم «شحّ» به بافت واژگانی آیه اسناد داده شده است؛ آغازگر این آیه تقوای الهی است که کلام مجید آن را امری قلبی معرفی می‌کند: «**ذلِکَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوب**» (الحج، ۳۲) و از چنان اهمیتی برخوردار است که قبولی اعمال را مشروط به آن می‌داند: «**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِين**» (المائده، ۲۷). بنابراین وجود یک امر قلبی بسیار مهم مانند تقوا بی‌شک مستلزم خلو نفس از هرگونه حس امتناع و امساک است. به عبارت دیگر، تقوا و شحّ قابل جمع نیستند.

افزون براین استعمال واژهٔ «شحّ» در آیهٔ ۹ سورهٔ حشر را باید به عوامل بافتی آن نسبت داد؛ در این آیه، بافت دربارهٔ یکی از مصارف فیء است و ضمن آن توصیف لطیفی از طایفهٔ انصار به میان آمده؛ به‌گونه‌ای که مهاجرین را دوست می‌دارند و در باطن خود کوچک‌ترین چشم‌داشتی نسبت به غنائم بخشیده شده به ایشان ندارند. سپس در بخش پایانی آیه، بیان می‌دارد که عدم چشم‌داشت انصار، نه از سر توانگری و بی‌نیازی است بلکه آن‌ها در عین فقر نیز، مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند و البته که این امر در سلامت

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

نفوس ایشان از غریزهٔ شح و تنگ‌نظری ریشه دارد. پرمسلم است که در مدح، کاربست واژهٔ شحّ بسیار بلیغ‌تر از واژهٔ بخل است؛ زیرا استعمال این واژه با توجه به مؤلفه‌های ذاتی‌اش، باطن انصار را از هرگونه غریزهٔ منفی مبرا دانسته، آن‌ها را انسان‌هایی بلندنظر و منیع‌الطبع می‌خواند. همچنان‌که کاربست آن کارکرد بلاغی مبالغه در تکریم انصار و تحلیل روان‌شناختی ایشان را افاده می‌کند. واژهٔ شحّ نیز همانند بخل بر اساس رابطهٔ سببی ـ مسببی، به‌عنوان یکی از اسباب عدم انفاق انسان‌ها در قرآن کریم با این مفهوم هم‌نشین شده است. و یکی دیگر از مفاهیم تقابلی واژهٔ انفاق به‌شمار می‌آید.

۳ـ۲ـ۳. مفهوم «اکل باطل»

واژهٔ «أکل» در اصل لغت دلالت بر تنقّص و کم شدن دارد. به نصیب و بهرهٔ مادی آدمی از دنیا «أُکل» گفته می‌شود. و «فلانٌ ذوأُکلٍ» زمانی است که روزی زیادی داشته باشد (ابن‌فارس، ۸۳/۲).

همچنین به‌طور کنایه گفته می‌شود: «أکل فلانٌ فلاناً» یعنی غیبتش کرد و گوشتش را خورد (راغب‌اصفهانی، ۱۸۰/۱). مصطفوی، عناصر اساسی معناساز این لغت را «خوردنِ همراه با از بین رفتن ماهیت و تشخّص ماکول» می‌داند. لذا تعبیر «اکل» به غیبت از این‌روست که به‌هنگام غیبت، شخصیت غیبت‌شونده مخدوش می‌گردد (مصطفوی، ۱۱۴/۱).

در فضای قرآنی، لغت «أکل» صرفا در خوردن خلاصه نشده است و دامنهٔ معنایی آن هرگونه تصرف را شامل می‌شود؛ خواه این تصرف، خوردنی باشد: «**یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً**» (البقره، ۱۶۸) خواه هرگونه دخل و تصرف دیگر: «**وَتَأْکُلُونَ التُّراثَ أَکْلاً لَمًّا**» (الفجر، ۱۹) نیز «اکل» به بخشیدن و انفاق مال تعبیر شده است زیرا به‌گفتهٔ راغب، اساسی‌ترین تصرفی که تحققِ آن وجود مال را می‌طلبد، «أکل» است (راغب‌اصفهانی، ۱۸۰/۱).

از آنجا که در قرآن کریم و منابع اسلامی، به موازات تاکید بر اصل تحقق عدالت اجتماعی و نقش آن در حیات سالم و رسیدن انسان به کمال، بر بهره گیری صحیح از اموال،

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، تاکید شده است، از این روی حرکت‌های ناسالم اقتصادی، اجحاف‌ها و برخوردهای ظالمانه و دغل‌کارانه، رشوه، ربا و در یک کلام (أکل مال به باطل) به‌معنای عام و وسیع آن، سبب هلاکت و نابودی مردم و از هم‌گسستگی جامعهٔ اسلامی می‌گردد، لذا در تقابل با مفهوم «انفاق» جای داده می‌شود.

بی‌شک قرار گرفتن واژهٔ «اکل» در بخش واژگان هم‌حوزهٔ تقابلی انفاق، نیازمند اقامهٔ دلیل است. مؤلفه‌های معنایی این مفهوم از اصلی‌ترین قرینه‌ها، به‌شمار می‌آید. طبق مفهوم‌شناسی این واژه، می‌توان مؤلفهٔ [+ جریان/ حرکت] را در آن تشخیص داد. وجود این مؤلفه، حضور مفهوم اکل را در حوزهٔ معنایی انفاق موجه می‌سازد. وانگهی قید «باطل» مفهوم مذکور را در رابطه‌ای تقابلی با مفهوم انفاق قرار می‌دهد؛ توضیح اینکه آزادسازی نادرست ثروت و جاری کردن ناصحیح آن، فرقی با عدم انفاق سرمایه و تبعات ناگوار آن ندارد.

قرینهٔ دوم اشتراک در متعلقات است؛ تقابل ساختار و محتوا در عبارات «**الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...**» (البقره، ۲۶۲) و «**وَلا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ...**» (البقره، ۱۸۸) و «**وَلا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُم...**» (النساء، ۲)، فرضیهٔ رابطهٔ تقابلی «اکل» را برجسته می‌سازد. طبق این عبارات، کلمهٔ «أموال» مفعول افعال انفاق و اکل هستند. با این تفاوت که در عبارت اول، اموال طی مؤلفهٔ معنایی انفاق، در مسیری صحیح به جریان می‌افتند و حرکت می‌کنند. اما در عبارت دوم و سوم، و با توجه به مؤلفهٔ معنایی اکل، مال و ثروت به‌خاطر اکلِ باطل و ناصواب، از حرکت بازمی‌ماند و راکد می‌شود. نیز مجاورت این مفهوم با مفهوم انفاق «**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ**» (التوبه، ۳٤) «ای اهل ایمان! یقیناً بسیاری از عالمان یهود و راهبان، اموال مردم را به باطل [و به صورتی نامشروع] می‌خورند و همواره [مردم را] از راه خدا بازمی‌دارند؛ و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.»، از دیگر قرائنی است که این واژه را جزء واژگان هم‌نشین خوشهٔ تقابلی انفاق قرار می‌دهد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

در این آیه مفهوم «أکل باطل» که در همنشینی با متعلق «انفاق» یعنی واژهٔ «أموال» آمده است، به رباخواری و هرگونه معاملهٔ حرام و فاسدی اشاره دارد که از آن به «اکل باطل» تعبیر شده است. زیرا اکل ناصواب مانع از جریان پول و سرمایه در اجتماع می‌شود و راکدشدن آن مضرات سنگینی بر پیکرهٔ اقتصاد فردی و اجتماعی وارد می‌سازد. به بیان دیگر سبب تورم و فقر و در مضیقه قرار گرفتن قشرهای متوسط و ضعیف می‌گردد و فاصله‌های طبقاتی زیاد می‌شود و آرامش و امنیت از جامعه رخت برمی‌بندد. از این‌رو کلام مجید با صراحت و روشنی آن را نهی و مذمت کرده است.

روشن است که خوردن، فی نفسه، هیچ خصوصیت سلبی ندارد اما کاربست تعبیر «أکل» در همنشینی با انفاق، بدان جهت آمده است که خوردن مهم‌ترین نیاز انسان و برجسته‌ترین انگیزهٔ او برای جمع‌آوری مال، و سریع‌ترین عمل در انتفاع و اضرار به بدن است؛ بنابراین وقتی خوردن ماکولِ باطل نهی شده باشد، به طریق اولی کسب چنین مالی مورد مذمت خواهد بود، به‌ویژه اگر کسب چنین مالی از ناحیهٔ کسانی صورت پذیرد که خود را مربی امت و مصلح اجتماع می‌خوانند.

شایستهٔ ذکر اینکه واژهٔ «کنز» نیز در آیهٔ فوق، از دیگر مفاهیمی به‌شمار می‌آید که طبق رابطه‌ای تقابلی در مجاورت مفهوم انفاق استعمال شده است.

راغب (۸۵/۴) در مفردات می‌گوید: کلمهٔ «کنز» به معنای روی هم نهادن مال و نگهداری آن است و در اصل از کنز خرما گرفته شده و «زمنُ الکَناز»، آن فصلی است که در آن خرما ذخیره می‌شود، و «ناقه کناز» آن شتری است که گوشت بدنش روی هم انباشته شده؛ به عبارت ساده‌تر چاق باشد، و «الکنیز» خرمایی را گویند که در زنبیل برای زمستان ذخیره کنند، و «یکنزون» در جملهٔ «وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ» به معنای انباشتن و ذخیره کردن است.

بر اساس آنچه گفته آمد در همهٔ موارد استعمال این کلمه، یک معنا نهفته است؛ و آن نگهداری و ذخیرهٔ مال و خودداری از اینکه در میان مردم جریان پیدا کند و زیادتر شود، و انتفاع از آن عمومی‌تر گردد، یکی از آن با دادنش منتفع شود، و دیگری با گرفتن آن و سومی با

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

عمل کردن روی آن. گفتنی است عمل کنز و ذخیره کردن مال، در سابق به صورت دفینه کردن آن صورت می‌گرفته چون بانک و مخازن عمومی در کار نبود، آدمی ناگزیر برای آنکه سوءقصدی به آن نشود، مال را در زمین دفن می‌کرد (طباطبایی، ۳۳۴/۹).

همان‌طور که از کلام مجید برمی‌آید انفاق در راه خدا عبارتست از آن انفاقی که قوام دین بر آن است، مانند حقوق مالی واجبی که دین آن را به منظور تحکیم اساس اجتماع تشریع کرده است، و همچنین آن شؤون اجتماعی مسلمان که با ترک و بی‌توجهی به آن شیرازهٔ اجتماع از هم گسیخته می‌گردد، و نیز پس اگر با وجود احتیاج اجتماع به هزینه دربارهٔ حوایج ضروریش، کسی سرمایه و نقدینه را احتکار و حبس کند، از کسانی است که در راه خدا انفاق نکرده و باید منتظر عذابی دردناک باشد، چون او خود را بر خدایش مقدم داشته، و احتیاج موهوم و احتمالی خود و فرزندانش را بر احتیاج قطعی و ضروری اجتماع دینی برتری داده است (همان، ۳۳۵/۹).

دو مفهوم اکل باطل و کنز در پرتو هم‌نشینی با انفاق، دو رفتار سلبی انسان‌ها را نسبت به این موضوع نشان می‌دهند که با مصرف نادرست سرمایه و احتکار آن، موجبات رکود ثروت و عدم جریان آن را سبب می‌شوند.

٤ـ نتایج مقاله

بررسی داده‌های قرآنی پژوهش حاضر، براین نکته تصریح دارد که:

۱. رابطهٔ توافقی و تقابلی واژگان هم‌نشین انفاق بر پایهٔ مؤلفه‌های معنایی، تشابه یا تقابل اهداف، و سیاق و اشتراک در تعلقات قابل تشخیص است.

۲. برای کاربست هریک از واژگان هم‌نشین انفاق نظیر «احسان»، «اطعام»، «صدقه»، «الحاف»، «احفاء»، «اکل باطل»، «کنز»، «بخل» و «شحّ» می‌توان کارکرد مبالغه، یا تحلیل روان‌شناختی و تبیین جهان‌بینی متصور شد.

۳. براساس هم‌نشینی واژگان فوق، احسان و یا بخل و شح انسان‌ها به ترتیب سبب

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

رهاسازی سرمایه و یا رکود آن می‌شود. در پرتو احسان، اشکال متعددی از انفاق نظیر اطعام و صدقه محقق شود. و در پرتو بخل و شحّ، اکل باطل و کنز به عنوان دو رفتار سلبی در تقابل با انفاق قرار می‌گیرند.

۴. قرآن کریم با کاربست دو مفهوم الحاف و احفاء به دو نوع رفتار متفاوت از سوی انسان‌های نیازمندِ انفاق، اشاره کرده است.

۵. کشف و تبیین روابط مفهومی میان واژگان توافقی و تقابلی هم‌نشین انفاق با این مفهوم، شاهدی بر نفی کاربست اتفاقی واژگان در قرآن کریم و عدم ارتباط موضوعی میان آن‌ها به‌شمار می‌آید.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم، ترجمهٔ انصاریان

۲. ابن‌درید، محمدبن حسن، *جمهرةاللغه*، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۸م.

۳. ابن‌عاشور، محمدالطاهر، *التحریر والتنویر*، الدارالتونسیه للنشر، چاپ‌دهم، تونس، ۱۹۸۴م.

۴. ابن‌عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح ابن‌عقیل، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دارمصر للطباعه، القاهره، ۱۹۸۰م.

۵. ابن‌فارس، احمد، *مقاییس اللغه*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتب الأعلام الإسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.

۶. ابن‌منظور، محمدبن مکرم، *لسان‌العرب*، دارصادر، بیروت، چاپ‌سوم، ۱۴۱۴ق.

۷. ابوحیان، محمدبن یوسف، *البحرالمحیط*، تحقیق احمدعبدالجواد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ق.

۸. ازهری، محمدبن احمد، *تهذیب اللغه*، دارإحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۹. ایزوتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمهٔ احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ‌نهم، ۱۳۹۳ش.

۱۰. بی‌یورش، مانفرد، *زبان‌شناسی جدید*، ترجمهٔ محمدرضا باطنی، نشر آگاه، تهران، ۱۳۷۰ش.

۱۱. پالمر، فرانک، *نگاهی تازه به معناشناسی*، ترجمهٔ کورش صفوی، نشرمرکز، تهران، ۱۳۶۶ش.

۱۲. پیاژه، ژان، *ساختارگرایی*، ترجمهٔ رضا علی‌اکبرپور، کتابخانهٔ موزه ومرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ش.

۱۳. راغب‌اصفهانی، ابوالقاسم، *المفردات فی غریب القرآن*، ترجمهٔ غلام‌رضا خسروی حسینی، مرتضوی، تهران، چاپ‌دوم، ۱۳۷۴ش.

۱۴. روبینز، رابرت هنری، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمهٔ علی‌محمد حق‌شناس، نشر مرکز، تهران، چاپ‌دهم، ۱۳۹۰ش.

۱۵. شریفی، صالحه، *میدان معنایی «ابتلا» در قرآن*، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، قم، ۱۳۹۴ش.

۱۶. شعیری، حمیدرضا، *مبانی معناشناسی نوین*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ش.

۱۷. شفیع‌زاده، مرضیه و پروین بهارزاده و فتحیه فتاحی‌زاده، «معناشناسی کلمه در قرآن کریم با تاکید بر روابط همنشینی وجانشینی»، *نشریهٔ پژوهش‌های قرآن و حدیث*، سال چهل و هفتم، ش۱، ۱۳۹۳ش، صص۹۹ـ۱۳۰.

۱۸. صالح، بهجت عبدالواحد، *الإعراب المفصل لکتاب الله المرتل*، دارالفکر، الأردن، چاپ‌دوم، ۱۹۹۸م.

۱۹. صفوی، کورش، *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*، نشر فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۴ش.

۲۰. عزیزی‌ابرقویی، ابوالفتح، *انفاق در قرآن کریم*، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ۱۳۹۲ش.

۲۱. عسکری، ابوهلال، *الفروق اللغویه*، دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، قم، چاپ‌ششم، ۱۴۳۳ق.

۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *تفسیرالمیزان*، ترجمهٔ سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، قم، چاپ‌پنجم، ۱۳۷۴ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

۲۳. قرشی، علی‌اکبر، *قاموس قرآن*، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ‌ششم، ۱۳۷۱ش.
۲۴. کالر، جاناتان، *فردینان دوسوسور*، ترجمهٔ کورش صفوی، نشر هرمس، تهران، چاپ‌دوم، ۱۳۸۶ش.
۲۵. گیررتس، دیرک، *نظریه‌های معناشناسی واژگانی*، ترجمهٔشر کورش صفوی، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۳ش.
۲۶. لاینز، جان، *درآمدی بر معناشناسی زبان*، ترجمهٔ کورش صفوی، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۱ش.
۲۷. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران، ۱۴۳۰ق.
۲۸. مکارم‌شیرازی، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1399.13.26.5.0]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]